



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۰۲۰۲۶ / ۹ / ۷

ن. جلیلازاد

افغانستان میان سه پرسش سرنوشت ساز

وصیت نامه ای برای نسلی که هنوز متولد نشده

آینه های شکسته:

روایتی از نیم قرن آواره گی فکری و غربت ذهنی و گم گشتگی یک ملت.

از تنور داغ خودی تا خاکستر نیم قرن.

زخمی به نام تاریخ/ وطنی که پنجاه سال منتظر پاسخ ماند.

پنجاه سال در آتش/ روایتی برای نسلی که هنوز متولد نشده.

درنگی بر آستانه یک پرسش بزرگ

ملتی که پنجاه سال از تاریخش را در میان دود و آتش سپری کرده باشد، دیر یا زود باید بایستد و از خود بپرسد: چرا؟ این «چرا» پرسشی تشریفاتی نیست. زخمی است که اگر باز نشود و درمان نگردد، نسل های آینده را نیز خواهد بلعید. افغانستان امروز، وارث نیم قرن فاجعه ای است که از یک شب خونین در بهار ۱۳۵۷ آغاز شد و تا امروز، در قالب های گوناگون، هرگز پایان نیافته است.

این نوشته تلاشی است برای نگرستن به این نیم قرن، نه از دریچه انتقام یا حزب و قوم، بلکه از دریچه وطن/ برای آنکه فرزندان بی گناه فردا، دست کم بدانند نیاکانشان در برابر این فاجعه چه گفتند و چه کردند.

آغاز فروپاشی/ شبی که تاریخ ما را دو نیم کرد. هفتم ثور سال ۱۳۵۷ را باید نقطه عطف نامید/ لحظه ای که در آن، بنیانی که سردار محمد داود خان برای نوسازی و استقلال افغانستان گذاشته بود، با گلوله فرو ریخت. کشتار او و خانواده اش، تنها پایان یک انسان یا یک نظام نبود/ آغاز فروپاشی سلسله واری بود که اثرات آن هنوز بر تن این سرزمین سنگینی می کند.

از آن شب خونین به بعد، افغانستان دیگر هرگز فرصت نیافت نفس راحتی بکشد. یک کودتای خونین، زمینه را برای مداخله مستقیم یک ابرقدرت فراهم کرد، و یک دهه بعد، وقتی ارتش سرخ از این

د پانو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې دليکنيزې بني پازوالي دليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

سرزمین بیرون رفت، جنگ داخلی جای اشغال خارجی را گرفت/ گویی وطن ما از یک آتش به آتش دیگر پرتاب می شد، و از یک وحشت به وحشت دیگر می غلتید / بی آنکه فرصتی برای خاموش کردن شعله های پیشین بیابد.

سال های جنگ داخلی، فصلی از تاریخ ماست که کمتر کسی جرأت روایت کامل آن را دارد/ چرا که در آن، همه دست داشتند و همه قربانی شدند. شهرها به خاک افتادند، سرمایه های انسانی و فرهنگی نسلی به باد رفت، و بذریعۀ اعتمادی میان اجزای این ملت، عمیق تر از هر زمان دیگر کاشته شد. سپس ظهور طالبان در دهۀ هفتاد خورشیدی، و عده پایان جنگ را داد، اما به جای صلح، نوعی سکوت اجباری و انزوای بین المللی را بر مردم تحمیل کرد. و پس از سال ۱۳۸۰، با ورود نیروهای بین المللی، افغانستان بار دیگر امیدوار شد که این بار، بنیادی پایدار برای دولت و ثبات گذاشته شود/ اما آن فرصت دوده ای نیز، به دلایلی که این نوشته بدان خواهد پرداخت، به بار نشست، و در تابستان ۱۴۰۰ (۲۰۲۱)، بار دیگر بیرق دیگری بر ارگ افراشته شد و دایرۀ نامعلومی، یک بار دیگر آغاز گشت.

دایره ای که ما نامش را نمی دانستیم

اگر این نیم قرن را از فراز نگاه کنیم، الگویی تکان دهنده آشکار می شود: هر نظامی که در افغانستان بر سر کار آمد، پیش از آنکه فرصت تثبیت بیابد، توسط نیرویی دیگر، از درون یا از بیرون، ساقط شد.

جمهوری نخست با کودتا سرنگون شد/ حکومت کودتاچیان با مقاومت مردمی و مداخلۀ خارجی به لرزه افتاد/ دولت پس از خروج شوروی با جنگ داخلی از هم پاشید/ امارت اول با مداخلۀ بین المللی برچیده شد/ و جمهوری دوم نیز در برابر بازگشت دوبارۀ همان نیرو، تاب نیاورد. این نه سرنوشت محتوم یک ملت، بلکه نتیجۀ مستقیم فقدان یک اجماع ملی بر سر معنای «دولت» و «مشروعیت» است.

ما، به جای آنکه فکر سیاسی را بر مبنای وطن و شهروندی بنا کنیم، اجازه دادیم فکر سیاسی به کرسی تنگ قومی و گروهی عقب رانده شود. فضای بسته گروه گرایی را با نام «آزادی» و «حق» آراستیم، و از یاد بردیم که آزادی واقعی، تنها در فضای همگانی و ملی معنا می یابد، نه در حصار یک قوم، یک حزب، یا یک جناح.

این خطای ستراتیژیک، هم سیاست را تحریف کرد و هم خود هویت های قومی را به بن بست کشاند/ زیرا هویتی که به جای همکاری با دیگر هویت ها، در برابر آن ها قد علم کند، دیر یا زود انرژی خود را در تخاصم داخلی هدر می دهد، نه در سازندگی.

دستان بیرونی، تندور داخلی

انکار نمی توان کرد که دست های بیرونی، در طول این نیم قرن، بارها آتش این سرزمین را دامن زدند. افغانستان به میدان رقابت قدرت های بزرگ و منطقه ای بدل شد/ جایی که هر بازیگر خارجی، متحدان داخلی خود را می پروراند و از دل تضادهای داخلی ما، ابزار نفوذ می ساخت. اما صداقت تاریخی حکم می کند اعتراف کنیم که این توطئه ها، اگر دست همکاری داخلی نمی یافتند، هرگز به این عمق ریشه نمی دواندند. تندوری که این نان تلخ در آن پخته شد، اگرچه شعله اش از بیرون دمیده می شد، اما هیزمش را ما خود از جنگل های اعتماد و همبستگی ما تأمین کردیم.

این حقیقتی دردناک است، اما پذیرفتن آن، نخستین گام برای بازسازی است. ملتی که مسئولیت سهم خود را در فاجعه نپذیرد، هرگز نمی تواند از تکرار آن جلوگیری کند.

سه معیاری که باید محک ما شوند

اکنون، در این برهه که وطن ما بار دیگر در برزخی نامعلوم ایستاده، وقت آن رسیده که معیارهایی غیرقومی و غیرحزبی برای قضاوت درباره هر جریان سیاسی و نظامی بیابیم/ معیارهایی که فارغ از احساسات لحظه ای، راهنمای ما در طوفان باشند.

نخستین معیار، وفاداری به «وطن و هموطن» است. هر جریانی، از هر نام و نشانی، باید بر مبنای این پرسش سنجیده شود: آیا به یکپارچگی افغانستان و کرامت انسانی تمام هموطنان، بدون تبعیض قومی، مذهبی یا زبانی، پایبند است؟ جریانی که تجزیه سرزمین یا وابستگی به شبکه های بیرونی ضدافغانی را در دستور کار داشته باشد، هرچند بر کرسی قدرت هم بنشیند، هرگز نمی تواند مشروعیت حقیقی از دل مردم کسب کند/ چرا که مشروعیت را نمی توان با زور یا بیرق تحمیل کرد، مشروعیت باید از دل باور مردم بجوشد.

دومین معیار، صداقت در پایان بخشیدن به جنگ است.

جنگ، برای بسیاری، به تجارتی بدل شده که سود آن نصیب معدودی و هزینه اش بر دوش میلیون ها انسان بی گناه سنگینی می کند. هر گفتمانی که زیر هر بهانه ای، ادامه خونریزی را توجیه کند، فاقد حقانیت اخلاقی است.

د پانو شمیره: له ۳ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

آنچه امروز افغانستان به آن نیاز مبرم دارد، نه قهرمانانی برای میدان جنگ، بلکه معماران صلحی است که حق زندگی را برای همه فرزندان این خاک، فارغ از وابستگی سیاسی شان، به رسمیت بشناسند.

سومین معیار، پایان دادن به انحصار گروهی در ساختار دولت است.

دولت، مفهومی فراتر از منشور یک گروه یا یک حزب است/ دولت باید بازتاب دهنده کل جامعه باشد، با مشارکت واقعی همه اقشار، از جمله زنانی که نیمی از پیکره این ملت اند. تجربه دو دهه گذشته به روشنی نشان داد که هر تلاشی برای ساختن نظام سیاسی بر پایه انحصار یک جناح، هرچند در ظاهر موفق بنماید، در نهایت به دلیل فقدان مشروعیت همگانی، فرو می پاشد.

میراثی که برای فردا می گذاریم

اکنون این پرسش سنگین در برابر ماست: ما، به عنوان نسلی که این نیم قرن فاجعه را از نزدیک لمس کرده، برای نسل فردا چه میراثی خواهیم گذاشت؟ کودکانی که هنوز به دنیا نیامده اند، از ما چه توقعی خواهند داشت جز اینکه بگویند: «شما در برابر این وضع چه کردید؟» اگر پاسخ ما سکوت، بی تفاوتی، یا ادامه همان دایره قومی و حزبی باشد، تاریخ و وجدان بشری هرگز ما را نخواهند بخشید.

مسئولیت نجات این وطن، تکلیفی، اخلاقی و ملی است که بر دوش هر یک ما سنگینی می کند/ نه بر دوش یک حزب، یک رهبر، یا یک قوم به تنهایی. این مسئولیت، کاری شبانه روزی می طلبد. نمی توان با شعارهای فصلی یا هیجانات زودگذر، بنیادی محکم برای آینده ساخت. آنچه لازم است، عزمی راسخ و مستمر است/ عزمی که در هر خانه، هر مکتب، هر رسانه و هر گفتگوی روزمره، بازتاب یابد.

ما باید به فرزندان ما بیاموزیم که «هموطن» بودن، مقدم بر هر وابستگی دیگری است/ باید در برابر گفتمان های تفرقه افکن بایستیم، هرچند از دهان نزدیک ترین کسان ما بیرون آید.

آنچه از دست می دهیم، آنچه به دست می آوریم:

در این نبرد برای نجات وطن، آنچه از دست می دهیم، چیزهایی است که هرگز نباید حسرتشان را بخوریم: جنگی که نسل ها را بلعید، فقری که کرامت انسانی را لگدمال کرد، فسادى که اعتماد عمومی را نابود ساخت، بیکاری ای که جوانان را به یأس و مهاجرت راند، ناامنی ای که خواب را از چشمان مادران ربود، و ننگ رژیم هایی که به نام مردم، بر ضد مردم حکومت کردند. این ها میراثی نیستند که ارزش نگه داشتن داشته باشند/ این ها زنجیرهایی هستند که باید گسست.

د پانو شمیره: له ۴ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له رالېرلو مخکې په ځير و لولئ

و آنچه به دست می آوریم، اگر با شجاعت و صداقت این راه را بپیماییم، چیزی است که هیچ عوضی برایش نمی توان یافت:

خود افغانستان :

سرزمینی که فرزنداناش بتوانند در آن با کرامت زندگی کنند، بدون ترس از انفجار، بدون واهمه از فردا، بدون شرم از گذشته ای که خود رقم زده اند. افغانستانی که در آن، هویت قومی مایه غرور باشد، نه ابزار تفرقه/ که در آن، اختلاف سیاسی از طریق گفتگو حل شود، نه از طریق اسلحه/ که در آن، تاریخ به جای آنکه سلاح جنگ باشد، معلم عبرت باشد.

گپ و سخن پایانی

رستاخیزی که باید از درون ما آغاز شود. افغانستان از میان خاکستر یک ویرانی نیم قرنه، بار دیگر تلاش می کند سر برافرازد. این رستاخیز، اگر بر بنیادهای نادرست پیشین بنا شود / بر قوم گرایی، بر انحصار، بر ادامه جنگ/ بی تردید بار دیگر به همان دایره ویرانی بازخواهد گشت. اما اگر این بار، عاقبت اندیشی را جایگزین هیجان کنیم، اگر گفتگو را جایگزین جنگ کنیم، و اگر وطن را بر قوم و حزب مقدم بداریم، آنگاه شاید، تنها شاید، بتوانیم برای نخستین بار در نیم قرن گذشته، فصلی تازه بگشاییم.

این وظیفه ماست/ نه انتخابی که بتوان از آن شانه خالی کرد.

تاریخ افغانستان، مانند دفتری گشوده در برابر ماست/ و اگر ما نیز، مانند نسل های پیش از خود، تنها به تماشای سوختن آن بنشینیم، نسل فردا، با حق مسلم، ما را در جایگاه متهم خواهد نشانند.

اما اگر امروز، با همدلی، صداقت و شجاعت، دست به بازسازی این خانه مشترک بزنیم، آنگاه نام ما، نه در فهرست ویران گران، بلکه در فهرست سازندگان ثبت خواهد شد. محتاط باشیم، اما نه از سر ترس/ محتاط باشیم از سر مسئولیت. زیرا این بار، اگر بلغزیم، دیگر فرصتی برای جبران، شاید باقی نماند. افغانستان، در انتظار پاسخ ما است.

۷ سپتامبر ۲۰۲۶

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ